



(۱) مجمل و مبین ۱

ص ۲۰۶ و ۲۰۷

۰۰:۱۵

مقدمه :

علم اصول از چهار مبحث تشکیل شده است: ۱. الفاظ، ۲. ملازمات عقلیه ۳. حجت ۴. اصول عملیه

مبحث اول از چند باب درست شده است: ۱. مشتق، ۲. اوامر، ۳. نواهی، ۴. مفاهیم، ۵. عام و خاص، ۶. مطلق و

مقید، ۷. مجمل و مبین. امروز از باب مجمل و مبین شروع می کنیم.

الباب السابع المجمل و المبین

۱. معنی المجمل و المبین

باب هفتم: مجمل و مبین؛ معنای مجمل و مبین : ۰۳:۲۵ / الباب السابع المجمل و المبین...

مطلب اول:

مرحوم مظفر اول تعریف مجمل و مبین را می دهد^۱.

مجمل بر دو نوع است:

۱. لفظ: در تعریف لفظ مجمل دو نظریه است: نظر صاحب کفایه و نظر شیخ انصاری؛ که مرحوم مظفر می

گوید این دو نظریه بازگشتش به یک چیز است؛ که این غلط است. هرگز بازگشت این ها به یک چیز نیست.

^۱ . استاد: تعریف ایشان تعریف درستی نیست. برای این که روشن شود که نظر ایشان کاملاً غلط است، من نظریه شیخ انصاری و

صاحب کفایه در باب مجمل و مبین را این جا می نویسم.



تدریس اصول ۲، استاد حیدری فسایی | ۴

۱- صاحب کفایه: لفظ مجمل لفظی است که ظهور در معنایی ندارد. اعم از این که مراد متکلم به واسطه قرینه روشن باشد یا نباشد. در مقابل لفظ مبین لفظی است که ظهور در یک معنایی دارد. اعم از این که قرینه قائم شود که این ظهور مراد متکلم هست یا این که قائم بشود که این ظهور مراد متکلم نیست.

مثال: کلمه ی عین. صاحب کفایه به عین می گوید مجمل. چه من قرینه بیاورم و مرادم را از آن مشخص بکنم یا این که نکنم. در مقابل «ضربت» ظهور در زدن دارد.

۲- شیخ انصاری^۱: لفظ مجمل لفظی است که مراد و مقصود متکلم از آن روشن نیست. اعم از آن که برای آن ظهور باشد یا نباشد. در مقابل لفظ مبین به لفظی گفته می شود که مراد و مقصود متکلم از آن لفظ مشخص است. مثال: عین: مراد و مقصود از آن بی قرینه مشخص نیست. پس مجمل است. ولی اگر گفته شود: رایت عینا جاریه. این جا مراد از عین مشخص است: چشمه. شیخ انصاری به آن می گوید مبین. منتها صاحب کفایه به آن می گوید مجمل.

مثال دیگر: امیر المومنین به شما می گوید اکرم العلما. امام حسن عسکری می فرماید لا تکرّم زیدا العالم. این زید عالم مردد است بین زید بن بکر و زید بن خالد. پس یکی از این دو از تحت العلما خارج شده است. العلما ظهور در عموم دارد. ولی مراد واقعی امیر المومنین از اکرم العلما کدام است؟ اکرم علمای حتی زید بن بکر یا اکرم علمای حتی زید بن خالد؟ مراد گوینده معلوم نیست. طبق نظریه صاحب کفایه این لفظ می شود مبین. چون ظهور دارد. ولی طبق نظریه شیخ انصاری می شود مجمل. چون مراد واقعی امیرالمومنین را بعد از این که مخصص ممنفصل آمد نمی دانیم کیست.

^۱ . استاد: در این مسئله غیر از این دو نظریه نظریه دیگری نیست. البته نظریه دیگری نیست. عبارت های دیگری هست. مثل عضدی

و حاجبی و فخر رازی و صاحب فصول و میرزای قمی. همگی این ها بازگشتش یا به عبارت شیخ انصاری است یا صاحب کفایه.



تدریس اصول ۲، استاد حیدری فسایی | ۵

مرحوم مظفر با دو عبارت^۱ [بیان می کند.] لفظ مجمل به لفظی گفته می شود که ظهوری برای آن نیست و این بازگشتش به این است که لفظ مجمل لفظی است که مراد متکلم از آن مشخص نیست. در حالی که بازگشت این به آن نیست. این ها دو نظریه کاملاً متباین از هم است.

۲. فعل (کار): ۱- فعل مجمل دو نوع است:

الف) مجمل عنوانی: کاری که ما نمی دانیم این کار به چه عنوانی صادر شده است. آیا به عنوان تقیه صادر شده است یا غیر تقیه. مثال: فرض کنید امام معصوم در یک نمازی بعد از قنوتشان می فرمایند: آمین^۲.

ب) مجمل حکمی: کاری از امام معصوم صادر می شود و ما نمی دانیم که این کار واجب است یا مستحب. مثال صاحب جواهر در جلد دهم جواهر: امام معصوم بعد از رکعت اول یا سوم بعد از سجده ی دوم جلسه ی استراحت دارند. کمی می نشینند بعد بلند می شوند. ما نمی دانیم که این جلسه واجب است یا مستحب.

۲- در مقابل کار مبین کاری است که عنوانش روشن است و حکم آن هم روشن است. مثال: امام معصوم در مقابل زراره وضو می گیرند. ما مطمئن هستیم که این کار تقیه نیست. یا رسول اکرم مسواک می زنند. این کار رسول خدا مبین است بر ما. چون مسواک زدن برای رسول خدا واجب است. مختص رسول خدا است.

مطلب دوم^۳: علل اجمال

۱. تردد لفظ بین معناهای حقیقی: مثل عین که متردد است بین چشم و چشمه و ...

۲. تردد لفظ بین معناهای مجازی: مثل: رایت اسدا و قرینه می آورم بر این که مراد من از اسد حیوان مفترس نیست. ولی معلوم نیست که مراد من رجل شجاع است یا کسی که بوی دهانش بد است.

^۱ . استاد: در علم اصول نمی شود با عبارت های مختلف بیان کرد. علم اصول از فلسفه دقیق تر است.

^۲ . استاد: اگر بعد از حمد و سوره باشد مطمئن هستیم که تقیه است.

^۳ . استاد: مرحوم مظفر خیلی بد فرموده است.



تدریس اصول ۲، استاد حیدری فسایی | ۶

۳. مغالطه ی ممارات: مثل این که عقیل برادر امیر المومنین رفت پیش معاویه؛ به گفت به برادرت لعنت بفرست تا من کمکت کنم. او هم رفت روی منبر و گفت: «امرنی معاویه بلعن علیّ. ألا فالعنوه.» هاء در فالعنوه به که می خورد؟ معلوم نیست. یحتمل به امیر المومنین بخورد (که بعید است) و یحتمل به معاویه بخورد. یا این که از یکی از اصحاب پرسیدند که خلیفه بعد از رسول خدا کیست؛ فرمود من بنته فی بیه. این منطبق بر ابوبکر است هست چون دختر او در خانه ی رسول خدا است و منطبق بر امیر المومنین هم هست؛ چون دختر رسول خدا در خانه ی امیر المومنین است.

۲۴:۲۸

تطبیق باب هفتم: مجمل و مبین؛ معنای مجمل و مبین :

أصول الفقه (با تعلیقه زارعی)، ص: ۲۰۶

الباب السابع المجمل و المبین

و فيه مسألتان:

۱. معنی المجمل و المبین

عَرَفُوا المجمل اصطلاحاً (در اصطلاح اصول) بـ«أَنَّهُ ما (این جا یعنی لفظ؛ فعل را بعداً ایشان اضافه می کند) لم تتَّضح دلالتُهُ»، و يقابله المبین. و قد ناقشوا (سر دم دار این اشکالات صاحب فصول است). هذا التعریف بوجه (اشکالات) لا طائل في ذكرها. و المقصود من المجمل - على كلِّ حال (چه بیان اشکالات فایده داشته باشد و چه نداشته باشد. این معنایش این نیست که چه اشکالات وارد باشد و چه نباشد. چون اگر اشکالات وارد باشد خیلی فایده دارد. فایده اش این است که تعریف خراب می شود.) - ما (چیزی که؛ نگویید لفظ و فعل) جهل فيه مراد المتكلم و مقصوده (تعریف شیخ انصاری) إذا كان (ما) لفظاً، و ما (عطف بر ما اول) جهل فيه مراد الفاعل (انجام دهنده) و مقصوده إذا كان فعلاً؛ (نظر صاحب کفایه)، و علیه (تعریف مجمل) يكون المبین ما (لفظ یا فعلی که؛



تدریس اصول ۲، استاد حیدری فسایی | ۷

متأسفانه بد آورده است. چون در فعل این اختلافی که در لفظ هست نیست. همه می گویند فعل مبین فعلی است که مراد فاعل از آن مشخص است.) کان له ظاهر يدلّ علی مقصود قائله أو فاعله (ما) علی (متعلق به يدلّ) وجه الظنّ أو یقین^۱ (مبین دو مصداق دارد: نص و ظهور. نص به لفظی گفته می شود که فقط یک احتمال در او می رود. ظاهر به لفظی گفته می شود که یک احتمال در آن می رود که رجحان دارد. وگرنه یک احتمال دیگر هم در آن می رود که ضعیف است. دلالت می کند به صورت ظن (ظهوری) یا دلالت می کند به صورت یقین (نص)).

فالمبّین یشمل الظاهر و النصّ معا.

و من هذا البیان نعرف أنّ المجمل یشمل اللفظ و الفعل اصطلاحاً، و إن قیل (صاحب کفایه): إنّ المجمل اصطلاحاً مختصّ بالألفاظ، و من باب التسامح یطلق علی الفعل، و معنی کون الفعل مجملاً أن یجهل وجه (عنوان) وقوعه، كما لو توضّأ الإمام- مثلاً- بحضور واحد یتّقی (تقیه می شود) منه (این حرف اشکال دارد. اگر بگوییم امام معصوم در حضور کسی وضو می گیرد که از او تقیه می شود که دیگر مجمل نیست. احتمال این که یتقی منه اضافی (زائد) باشد). أو یحتمل أنّه (امام) یتّقیه (واحد)، فیحتمل أنّ وضوءه وقع علی وجه التّقیّة، فلا یستکشف مشروعیّة الوضوء علی کیفیّة التي وقع علیها، و یحتمل أنّه (وضو) وقع علی وجه (عنوان) الامتثال للأمر الواقعی فیستکشف منه

أصول الفقه (با تعلیقه زارعی)، ص: ۲۰۷

^۱ . استاد: بهترین کتابی که این مستطیل را توضیح داده است کتاب تهذیب الاصول علامه حلی است.



تدریس اصول ۲، استاد حیدری فسایی | ۸

مشروعیتّه (وضو) (این مثال برای تقیه حکمی بود). و مثل ما إذا فعل الإمام شيئاً في الصلاة كجلسة الاستراحة^۱ -

مثلاً- فلا يدري أنّ فعله كان على وجه (عنوان) الوجوب أو الاستحباب، فمن هذه الناحية (وجوب یا استحباب) يكون

مجملاً (چون جلسه ی استراحت از یک جهت دیگر مجمل نیست. بلکه از جهت دیگر کاملاً مبین است. و آن این

سات که این جلسه ی استراحت حرام نیست. ایشان مجمل و مبین را امر نسبی می داند. بر خلاف مرحوم اصفهانی

و علامه طباطبایی و آقای خویی^۲، و إن كان من ناحية دلالة على جواز الفعل في مقابل الحرمة مبيّناً.

(مطلب دوم:) و أمّا اللفظ: فإجماله يكون لأسباب كثيرة قد يتعذر إحصاؤها؛ فإذا كان مفرداً فقد يكون إجماله لكونه

لفظاً مشتركاً و لا قرينة على أحد معانيه (حرف شیخ را گرفت. چون قرینه ظهور سازی نمی کند. بلکه مراد را

مشخص می کند)، کلفظ «عين»، و كلمة «تضرب» المشتركة بين المخاطب و الغائبة، و «المختار» المشترك بين

اسم الفاعل و اسم المفعول (اسم مکان و اسم زمان و مصدر میمی).

و قد يكون إجماله لكونه مجازاً (یعنی متکلم یک لفظی می گوید و قرینه می آورد بر این که مراد من معنای

حقیقی اش نیست. اما کدام معنای مجازی است، مردد می شود.)، أو لعدم معرفة عود الضمير فيه (کلام؛ از قرینه

بدست آوردم) الذي هو من نوع «مغالطة المماراة»^۳، مثل قول القائل لما سئل عن أفضل أصحاب النبي صلى الله

عليه و آله^۴، فقال: «من بنته في بيته» و كقول عقيل: «أمرني معاوية أن أسبّ عليّاً. ألا فالعنوه!». و

^۱ . استاد: در رکعت اول و سوم نماز، امام معصوم بعد از سجده ی دوم یک لحظه می نشیند. فتوای خود من این است که جلسه ی

استراحت واجب است. کاری نداریم؛ خلاف مشهور است.

^۲ . استاد: ما سه اشکال گرفتیم به این سه نفر. بتوانند جواب بدهند ما هم حقیقی می گیریم.

^۳ . استاد: در بحث مغالطه المنطق این ها را خوانده اید.

^۴ . استاد: مورد سوال قرار گرفته است از خلیفه ی بعد از رسول خدا. این تکه را از شیخ انصاری گرفته است. کاش مطلب را کامل می

آورد. البته شاید در مقامی بوده است که نمی توانسته است کامل بگوید.



تدریس اصول ۲، استاد حیدری فسایی | ۹

سبب چهارم: تعقید لفظی :

۴۶:۱۷ / و قد یكون الإجمال ...

۴. تعقید لفظی: در بلاغت خواننده اید که تعقید دو نوع است: لفظی و معنوی. مثال معروف تعقید لفظی: «و ما مثله

فی الناس إلّا مملّک / أبو أمّه حیّ أبوه یقاربه»

تطبیق سبب چهارم: تعقید لفظی :

۴۶:۳۵ /

و قد یكون الإجمال لاختلال التّریب (جایگاه کلمات) ^۱ کقوله:

و ما مثله (ابراهیم) ^۲ فی الناس إلّا مملّکا (صاحب ملک: هشام) / أبو أمّه (پدر مادر مملک) حیّ أبوه (پدر ابراهیم)

یقاربه (مثل باشد ابراهیم را)

(۲) مجمل و مبین ۲

ص ۲۰۷

مرور اسباب اجمال :

۰۰:۱۷

سبب پنجم و ششم اجمال :

۰۰:۴۹ / و قد یكون الإجمال

۵. به خاطر وجود داشتن ما یحتمل القرینیه: به خاطر وجود داشتن چیزی که احتمال دارد قرینه باشد.

^۱ . استاد: چون اگر در بلاغت یادتان باد چهارمشکل در این شعر هست.

^۲ . استاد: شاعر دارد مدح هشام بن عبدالملک می کند. هشام یک دایی داشته است به نام ابراهیم. می گوید مثل ابراهیم هیچ کسی

نیست جز هشام بن عبدالملک که پدر مادر هشام می شود پدر ابراهیم.



تدریس اصول ۲، استاد حیدری فسایی | ۱۷۴

إلا (استثنا از امر مولوی بودن) إذا لزم منه (از امر مولوی) محال التسلسل، كالأمر بالطاعة و الأمر بالمعرفة؛ (ب) را می خواهد بگوید. بل مثل هذه الموارد (امر به اطاعت و معرفت) لا معنى لأن يكون الأمر فيها مولوياً؛ لأنه (شان) لا يترتب على موافقته غير ما (ثواب و عقابی که) يترتب على متعلق المأمور به (اطاعت) (صلاه و صوم و ...)، نظير الأمر بالاحتياط في أطراف العلم الإجمالي (شما نمی دانید قبله به کدام طرف است. ولی اجمالاً می دانید که به یکی از چهار طرف است. این جا عقل می گوید احتیاط بکن: احتط. متعلق احتط، احتیاط است. احتیاط یعنی به چهار طرف نماز خواندن. بعد از این که احتیاط کردی و به چهار طرف نماز خواندی، این امر به احتیاط ثوابی جز همان ثواب نماز ندارد).

(۳۷) ثبوت ملازمه عقليه بين حكم عقل و حكم شرع ۴

۰۰:۱۵

توضیح مطلب:

توضیح و تعقیب

در درس امروز دو مطلب داریم:

قضایای حسن و قبح مثل العدل حسن و الظلم قبیح از قضایای مشهورات بالمعنی الاخص هستند. ما از این مطلب

به دو نتیجه ی زیر می رسم:

الف: وجود حسن و قبح برای افعال به معنای حکم کردن تمامی عقلاً من جمله شارع بر حسن و قبح افعال است.

ب: اگر کسی حکم عقل به حسن و قبح افعال را بپذیرد؛ ولی بگوید بین حکم عقل و حکم شارع ملازمه ای نیست،

کلامش باطل است. چون حکم عقل به حسن و قبح افعال، حکم کردن تمامی عقلاً من جمله شارع به حسن و قبح

است.



تدریس اصول ۲، استاد حیدری فسایی | ۱۷۵

[کلام این شخص] مثل این است که من به شما بگویم همه ی طلبه های رضویه من جمله فرخی آمدند؛ بعد

بگویم فرخی نیامد.

این جا یک سوال مطرح می شود: آقای مرحوم مظفر، شما می گوید اگر کسی حسن و قبح را قبول کرد، باید ملازمه را هم قبول بکند. پس چرا خود شما در چهار مرحله بحث کرده ای؟ می گوید اگر من این طور بحث کرده ام چون عده ای خیال کرده بودند که این سه مرحله غیر از هم است. من در مقام رد کردن آن ها سه مرحله کردم. ولی حقیقتاً یک مرحله است. علت این که ما در مبحث ملازمات عقلیه این سه مرحله را (وجود حسن و قبح، ادراک حسن و قبح، ملازمه بین حکم عقل و حکم شارع) جدا جدا مطرح کردیم به خاطر رد توهم تفکیک است. این را می گویند از باب مجاراة الخصم.

۱۶:۱۰

عبارت خوانی توضیح مطلب:

توضیح و تعقیب (دنباله ی مطلب)

و الحقّ أنّ الالتزام بالتحسين و التقبیح العقلیین هو (التزام) نفس الالتزام بتحسين الشارع و تقبیحه، وفقاً (به خاطر موافق بودن شارع) لحکم العقلاء؛ لأنّه من جملتهم، لا أنّهما (تحسين و تقبیح عقلی و تحسين و تقبیح شارع) شیئان أحدهما (تحسين و تقبیح شارع) يلزم الآخر (تحسين و تقبیح عقل)، و إنّ توهم ذلك (دو چیز بودن را) بعضهم.

و لذا (حق) ترى أكثر الأصولیین و الكلامیین لم يجعلوهما (تحسن و تقبیح عقلی و تحسين و تقبیح شارع)

مسألین بعنوانین، بل لم یعنونا إلا مسألة واحدة هي مسألة «التحسين و التقبیح العقلیین».



و علیه (حق)، فلا وجه للبحث عن ثبوت الملازمة (بین حکم عقل و حکم شارع) بعد فرض القول بالتحسين و التقيح (عقلی) و أما نحن فإنما جعلنا الملازمة مسألة مستقلة للخلاف الذي وقع فيها (در ملازمه) بتوهم (علت برای وقع التفكيك) (تفکیک بین تحسین و تقییح عقلی و بین حکم شارع).

۲۷:۴۰

توجیه سخن صاحب فصول:

قوله و من العجيب: صاحب فصول حسن و قبح عقلی را قبول دارد (و گفته شد حسن و قبح عقلی از مشهورات بالمعنى الخاص است)؛ ولی منکر ملازمه بین حکم عقل و حکم شارع است. این کلام صاحب فصول باطل است. کما مرّ در نکته ی اول.

دو توجیه به عنوان علت انکار ملازمه توسط صاحب فصول:

الف) صاحب فصول خیال کرده است کسانی که قائل به ملازمه هستند قائل به ملازمه بین حکم عقل نظری و حکم شارع هستند.

اگر عقل مصلحت داشتن مفسده داشتن یک عمل را درک کند، این عقل عقل نظری است. چون صحبتی از عمل در کار نیست. لازمه ی این حکم عقل آیا حکم شارع هست یا خیر؟ به این ملازمه ملازمه ی بین حکم عقل نظری و حکم شارع گویند.

همه ی علما بدون استثنا می گویند لازمه حکم عقل نظری حکم شارع نیست. صاحب فصول خیال کرده است کسانی که قائل به ملازمه هستند، این جا قائل به ملازمه هستند. لذا منکر ملازمه شده است. چرا که هیچ کدام از علما نمی گویند بین حکم عقل نظری و حکم شارع ملازمه هست. صحبتی از حسن و قبح نیست.



تدریس اصول ۲، استاد حیدری فسایی | ۱۷۷

اگر عقل انسان مصلحت داشتن یا مفسده داشتن یک عملی را درک کرد لازمه اش این نیست که شارع هم این حکم عقل را داشته باشد. چرا که عقل نظری بر اساس مصالح و مفاصد نوعیه حکم دارد. ولی معلوم نیست که حکم شارع هم به علت مصالح و مفاصد نوعیه باشد.

ب) صاحب فصول خیال کرده است که کسانی که قائل به ملازمه هستند، قائل به ملازمه بین حکم عقل عملی به حسن و قبح و حکم شارع هستند؛ ولی حکم عقل عملی به حسن و قبح به خاطر درک کمال و نقص شخصی یا درک مصلحت و مفسده ی شخصی و یا خلق و خوی و یا انفعالات نفسانی و یا عادت است؛ و لذا منکر ملازمه شده است.

۴۱:۵۵

عبارت خوانی: توجیه سخن صاحب فصول:

و من العجیب ما عن صاحب الفصول رحمه الله من إنكاره للملازمة، مع قوله بالتحسين و التقييح العقلیین، (توجیه اول) و كائنه ظنّ أنّ كلّ ما أدركه العقل من المصالح و المفاصد - و لو بطريق نظريّ (مصلحت و مفسده را عقل نظری درک می کند؛ این ولو مفهوم ندارد. چرا که فقط عقل نظری است که می تواند مصلحت و مفسده را درک بکند). - أو (می خواهد ب را بگوید) من (عطف بر من المصالح و المفاصد) غیر سبب عامّ (مصلحت و مفسده ی نوعیه؛ غیر سبب عام: درک کمال و نقص شخصی، درک مصلحت و مفسده ی شخصی، خلق و خوی، انفعالات نفسانی و عادت). من الأسباب المتقدّمة (در مقدمه چهارم بیان شد). ذكرها يدخل (خبر أنّ) في مسألة التحسين و التقييح، و أنّ (عطف بر أنّ بالا) القائل بالملازمة يقول بالملازمة أيضا (چنان که بین حکم عقل به حسن و قبح به علت ادراک مصلحت و مفسده ی نوعیه و بین حکم شارع ملازمه است). في مثل ذلك (این موارد).

و لكن نحن قلنا: إنّ قضايا التحسين و التقييح هي القضايا التي تطابقت عليها آراء العقلاء كافّة بما هم عقلاء (نه عقلا بما هم منفعلون و بما هم معتادون و بما هم ذوو خلق)، و هي (قضايا) بادی رأی (آشکار کننده) الجميع (من جمله شارع)، و في مثلها نقول بالملازمة لا مطلقا (همه جا).



تدریس اصول ۲، استاد حیدری فسایی | ۳۴۷

(مطلب) أَنْ عِبَادَتِهِ (امر غیری) لَمْ تَجِ مِنْ أَجْلِ نَفْسٍ كَوْنَهُ (امر غیری) أَمْرًا غَيْرِيًّا، بَلْ مِنْ أَجْلِ كَوْنِهِ (امر غیری) امْتِدَادًا لَتِلْكَ الْمَطْلُوبِيَّةِ النَّفْسِيَّةِ وَ ذَلِكَ الرَّجْحَانُ الذَّاتِي الَّذِي حَصَلَ مِنْ نَاحِيَةِ الْأَمْرِ الْأَسْتَحْبَابِيِّ النَّفْسِيِّ السَّابِقِ.

و عليه (پاراگراف قبل)، فَيَنْقَلِبُ الْأَمْرُ الْغَيْرِيُّ عِبَادِيًّا، وَلَكِنَّهُ (عبادی بودن امر غیری) عِبَادِيٌّ بِالْعَرَضِ (چون امتداد و استمرار چیزی است که مناط عبادیت عبادت می باشد) لَا بِالذَّاتِ حَتَّى يَقَالَ: «إِنَّ الْأَمْرَ الْغَيْرِيَّ تَوَصَّلَ لَا يَصْلَحُ لِلْعِبَادِيَّةِ (عبادی بودن)».

من هنا (پاراگراف قبل) لَا يَصِحُّ الْإِتْيَانُ بِالطَّهَارَةِ بِقَصْدِ الْأَسْتَحْبَابِ بَعْدَ دُخُولِ الْوَقْتِ لِلْوَاجِبِ الْمَشْرُوطِ بِهَا (طهارات)؛ لِأَنَّ الْأَسْتَحْبَابَ (لا) بَحْدَهُ (استحباب) قَدْ انْدَكَّ (ذوب شده است) فِي الْأَمْرِ الْغَيْرِيِّ، فَلَمْ يَعُدْ مَوْجُودًا حَتَّى يَصِحَّ قَصْدُهُ (استحباب).

۲۸ (۷۸) مقدمه واجب ۲۸

ص ۲۹۴

اشکالی دیگر

مرحوم مظفر یک اشکالی می گیرد که وارد است؛ ولی جوابی که به آن می دهد مورد قبول نیست.

اشکال: اگر مکلف طهارات ثلاث را به قصد امر غیری انجام دهد، الْمَأْتِيَّ بِهِ لَيْسَ بِمَامُورٍ بِهِ (آن چه انجام داده امر ندارد) وَ الْمَامُورُ بِهِ لَيْسَ بِمَأْتِيٍّ بِهِ (آنچه امر دارد انجام نداده). پس انجام طهارات به قصد امر غیری صحیح نیست.

توضیح بیشتر: قانونی است که می گوید هر امری، انسان را به انجام متعلق خودش دعوت می کند. نه به چیز دیگر. مثلاً شارع به شما می گوید اقيموا الصلاه. این امر شما را به انجام صلاه دعوت می کند. شما را دعوت به انجام روزه که



تدریس اصول ۲، استاد حیدری فسایی | ۳۴۸

نمی کند. یا مثلاً وقتی به شما می گویم اسقنی الماء، برای من آب می آورید، نه نان. یا مثلاً برای امتثال صوم، نماز نمی خوانید.

« حال مرحوم مظفر بر اساس این قانون اشکال می گیرد. می گوید شما دیروز گفتید که مکلف باید طهارات ثلاث را به قصد امر غیری انجام بدهد. می گوید این درست نیست. به خاطر این که بنا شد وجوب مقدمی روی طهارت عبادی برود. الان مامور به طهارت عبادی است؛ نه روی طهارت. پس این که تو انجام داده ای طهارت است که امر ندارد. شما طهارت را به قصد امر غیری انجام داده ای. آنی که امر دارد طهارت عبادی است. پس آنی که تو انجام داده ای امر ندارد و آنی که امر دارد تو انجام نداده ای. اگر کسی واقعا بخواهد انجام بدهد باید این گونه انجام دهد: خدایا من وضویی که عبادت است انجام می دهم به قصد امتثال وجوب مقدمی که روی آن رفته است. ولی دیروز مرحوم مظفر فرمود ما طهارات را به قصد امتثال امر غیری انجام می دهیم. این درست نیست.

« به عبارت دیگر وجوب و امر غیری روی طهارت عبادی رفته است؛ نه طهارت. بنابراین مکلف باید طهارت عبادی را به قصد امر غیری را انجام دهد نه طهارت را به قصد امر غیری.

۱۹:۲۰

جواب اشکال دیگر

جواب: المشکل (چیزی که اشکال دارد این است که مکلف طهارات را به قصد امر غیری محض (غیر مندک) انجام دهد. امر غیری غیر مندک یعنی آن امر غیری که رجحانی که خمیر مایه ی عبادی بودن طهارات بود، در آن ذوب نشده باشد. چون در این صورت طهارت عبادی را انجام نداده است.) **لیس بواقع و الواقع** (مکلف طهارات را به قصد امر غیری مندک که امر عبادی است انجام نداده است.) **لیس بمشکل**. بنابراین مکلف طهارت عبادی انجام داده است. فتاقل^۱.

^۱ . استاد: باز هم جواب نداد. چرا که اشکال مستشکل این است که آنی که تو انجام دادی مامور به نیست. اگر طهارت را به قصد امر

غیری عبادی انجام دهی، باز هم آن چه که مامور به است را انجام نداده ای. بله، مرحوم مظفر می توانست یک طور دیگری اشکال را



عبارت خوانی اشکالی دیگر

۳۶:۴۵

نعم، یبقی أن یقال: إنَّ الأمرَ الغیری (وجوب مقدمی) إنّما یدعو (مكلف را) إلى الطهارة الواقعة علی وجه العبادة (طهارت عبادی)؛ لأنَّه (شان) حسب الفرض متعلّقه (امر غیری) هو الطهارة بصفة العبادة (طهارت عبادی)، لا ذات الطهارة، و الأمر لا یدعو إلّا إلى ما تعلّق به («ما»)، فكیف صحّ أن یؤتی بذات العبادة (طهارت بدون قید عبادی بودن) بداعی امتثال أمرها (طهارت) الغیری، و لا أمر غیری بذات العبادة؟!

عبارت خوانی جواب اشکال دیگر

۴۷:۵۵

ولكن ندفع هذا الإشكال بأن نقول: إذا كان الوضوء - مثلا - مستحباً نفسياً فهو (وضو) قابل لأن یتقرّب به (وضو) من (الی) المولی (این یک خط خیلی حرف غلطی است. چرا که می گوید وضو مستحب نفسی است و قابلیت دارد که با آن تقرب جسته شود. این اشتباه است. بالفعل تقرب با آن حاصل می شود. چون اگر وضو شد مستحب نفسی، این استحباب نفسی وضو را عبادت کرده است.)، و فعلیّه (بالفعل) التقرّب تتحقّق بقصد الأمر الغیری المندک (ذوب شده) فیّه (امر غیری) الأمر الاستجابی (این طور نیست. بلکه فعلیت تقرب از قبل بوده است.).

و بعبارة أخرى: قد فرضنا الطهارات عباداتٍ نفسیّة فی مرتبة سابقة علی الأمر الغیری المتعلّق بها (طهارات)، و الأمر الغیری إنّما یدعو إلى ذلك (طهارت عبادی)، فإذا جاء المكلف بها (طهارات) بداعی الأمر الغیری المندک فیّه (امر غیری) الاستحباب - و المفروض [أنّه] لیس هناك (باب طهارات) أمر موجود غیره (امر غیری) - صحّ (جواب اذا) التقرّب به (امر غیری)، و وقعت (عبادات) عبادة لا محالة، فیتحقّق ما (طهارت عبادی) هو شرط الواجب و مقدّمته.

مطرح کند که خودش در مخمصه نیفتد: اگر کسی طهارت را انجام داد به قصد امر غیری عبادت را انجام نداده است. جواب: اگر کسی طهارت را به قصد امر غیری مندک انجام دهد عبادت را انجام داده است. چون انجام عمل به قصد عمل عبادی خودش عبادت است.